



خصوصیات عصر امام حسن(ع) و امام کاظم(ع) از منظر علامه طهرانی

آیت‌الله طهرانی می‌گوید: اطاعت از امام معصوم(ع) صرفاً به احکام شرعی فرعی منحصر نیست بلکه در مکتب شیعه، امام همه چیز یک فرد متشیع است، و بدون امام اصلاً هویتی برای این مکتب وجود ندارد.

آیت‌الله طهرانی می‌گوید: اطاعت از امام معصوم(ع) صرفاً به احکام شرعی فرعی منحصر نیست بلکه در مکتب شیعه، امام همه چیز یک فرد متشیع است، و بدون امام اصلاً هویتی برای این مکتب وجود ندارد. به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه فارس، در مکتب تشیع حقیقت انکارناپذیر و محوری ولایت و امامت ائمه معصومین(ع) به عنوان قوام، و یا به تعبیر رساتر: فصل منوع و صورت محصل دین مبین اسلام به حساب می‌آید. در این مکتب گرچه اطاعت منحصر از امام معصوم(ع) مضمی و پذیرفته و صحیح و اخذ احکام از غیر امام معصوم(ع) باطل و مردود است، ولی مسئله صرفاً به احکام شرعی فرعی منحصر نیست؛ اخذ احکام از امام معصوم(ع) جای خود را دارد ولی مطلب بالاتر از این است. در مکتب شیعه، امام همه چیز یک فرد متشیع است، و بدون امام اصلاً هویتی برای مکتب وجود ندارد.

اطلاع از مطالب امامت در نزد شیعه از اهم امور است و در این بین رجوع به متخصصان علوم اهل بیت (علمای عظام) موضوعیت دارد. هفتم صفر در سیره علمای سلف اینگونه بوده آن روز را شهادت امام حسن مجتبی و ولادت امام کاظم علیهما السلام در نظر می‌گرفتند. مرحوم علامه آیت‌الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی نیز بر این عقیده بود و با استناد به تواریخ معتبر و برای حفظ شئون مقام والای امامت بیان می‌کرد در چنین مواقعی باید جنبه حزن بر سرور غلبه داشته باشد. لذا در این روز مطلبی در خصوصیات عصر آن دو امام همام از جلد شانزدهم کتاب امام شناسی علامه طهرانی تقدیم نظر خوانندگان می‌شود تا با اطلاع از مبانی آن بزرگواران هر چه بیشتر به آن ذوات مطهره نزدیک شویم.

* سیر علوم و تاریخ شیعه در عصر امام حسن مجتبی(ع)

در مباحث سابق دانستیم که: حضرت امام حسن مجتبی(ع) از کسانی بود که دعوت به کتابت حدیث و تدوین سنت رسول اکرم(ص) داشته اند، و در میان مخالفان این امر، مشهور و مشهود بوده اند. ولی مع الاسف نه از خود ایشان، و نه از حضرت امام حسین سید الشهداء علیه السلام، ما در باب فقه و تفسیر و سنت نمی‌یابیم مگر چند حدیث معدود.

آیا می‌توان گفت از آن حضرت بعد از شهادت امیر المؤمنین(ع) تا زمان شهادت خودشان که ده سال تمام به طول انجامید، حدیثی از ایشان صادر نشده است؟! همچنین از حضرت سید الشهداء(ع) که ده سال دیگر نیز حیات داشتند، و تا وقعه کربلا و عاشورا مجموعاً بیست سال طول کشیده است، حدیثی از ایشان صادر نشده است، با آنکه محل مراجعه مردم و امام امت بوده اند؟!!

نه!! البته چنین احتمالی نمی‌رود. و آنچه به ظنّ قریب به یقین به نظر می‌رسد آن است که در تمام طول این مدت، حکومت با معاویه بن ابی سفیان - علیه الهاویه و الخذلان - بوده است. و وی به طوری که در جمیع تواریخ می‌یابیم چنان امر را بر مسلمین تنگ گرفت و سخت نمود تا احدی جرأت نقل و حکایت حدیث را نداشت، تا چه رسد به تدوین و کتابت آن.

معاویه در سفری که به مدینه داشت پس از بحث با قیس بن سعد بن عباده و بحث با عبد الله بن عباس، دستور داد تا منادی او در مدینه ندا در داد: هر کس روایتی و یا حدیثی در شأن و فضیلت ابوتراب نقل کند، ذمه خلیفه از او بری است. خونس و مالش و عرضش هدر است. بنابراین کسی جرأت نقل و روایت یک حدیث را هم نداشت، مضافاً آنکه به تمام استانداران و ائمه جمعه و جماعات شهرها و ولایات نوشت: نه تنها از فضیلت علی بن ابی طالب: ابوتراب چیزی بیان نکنند، بلکه در عقب نمازها بر همه واجب است او را سب کنند.

مرحوم مظفر، اجمال و شالوده حکومت معاویه، و ستم بر حضرت امام حسن(ع) را بدین گونه بازگو می‌کند: آن ایام تر و تازه و جمیل و مُشرق به نور حق، سپری نشد مگر آنکه به دنبالش عصر ظلم و ظلمت؛ دوران و عصر معاویه، بر شیعه، ناگهان با ابر سیاهی سایه افکند. شیعه در آن عصر بهره‌ای جز جور و اعتساف و فشار و سرکوبی نیافت. گویا معاویه فقط امارت یافته بود تا در رسالتش حکم به نابودی و هلاکت جمیع شیعه بنماید، و گویا شیعیان تشیع را اختیار کرده اند تا با گردن‌های خود به استقبال تیرها و کمان‌های جور و ستم او بروند.

حضرت امام حسن مجتبی(ع) مضطر و مجبور شد در هنگامی که مردم او را مخذول نمودند با معاویه صلح و متارکه جنگ کند. حضرت امام باقر(ع) به طوری که در جلد 3 & #171؛ شرح نهج البلاغه» صفحه 15 وارد است، می‌فرماید: ای فلان! & #171؛ چه

مصائبی از ستم قریش بر ما، و تظاهرشان و امدادشان به همدیگر بر علیه ما را، ما تحمل کرده ایم؟! و چه مصائبی از دست مردم به شیعیان ما و محبتان ما رسیده است؟!

رسول اکرم(ص) رحلت نمود در حالی که خبر داد که ما ولایتیمان به مردم از ولایت خودشان به خودشان محکمتر و استوارتر و ثابت‌تر است. پس قریش دست به دست هم داده برای اخراج امر ولایت از معدن خود همدست و همدستان شدند، و با حق ما و با حجت و برهانی که برای ما بود بر علیه انصار قیام، استدلال و احتجاج نمودند. پس از آن قریش یکی پس از دیگری امر ولایت را در میان خود به نوبت گردانیدند تا نوبت به ما رسید. در این حال قریش بیعتی را که با ما نموده بود شکست، و نیران جنگ را با ما بر پا کرد، و پیوسته دارنده این امر ولایت و صاحب امارت در عقبه های کمر شکن و تنگه های طاقت فرسا بالا می‌رفت، و با مشکلات فرسایش دهنده ای مواجه می‌شد، تا بالاخره کشته گردید.

و با امام حسن مجتبی(ع) مردم بیعت نمودند، و با او معاهده و پیمان بستند، سپس پیمان شکنی کردند و او را یله و رها ساختند. و اهل عراق بر وی هجوم آوردند تا به پهلوی او خنجر زدند، و لشگرش را غارت کردند و خلخال های کنیزانش را که از آنها صاحب اولاد شده بود، کردند و بردند. بنابراین به ناچار او از جنگ با معاویه بر کنار رفت، و خون خود و خون اهل بیتش را حفظ کرد، با وجودی که اهل بیتش در نهایت قتل بودند.»

و چون حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، شروط بسیاری را با او شرط نمود، از جمله آنکه: از سب کسی که اسلام به قدرت شمشیرش به پاخاسته است دست بردارد: آن اسلامی که پایه هایش اینک برای معاویه و غیر معاویه، قواعد حکومت و عرش فرماندهی را استوار نموده است. و از جمله آنکه: با شیعیان امری که موجب گزند و اذیت باشد روا ندارد. اما همین که معاویه به ثخینه رسید، یا داخل کوفه شد و بر منبر بالا رفت، گفت: ای مردم آگاه باشید: من به حسن بن علی اموری را وعده داده ام که عمل کنم؛ و تمام آن شروط زیر دو قدم من می‌باشد، این دو قدم من! اَلَا اِنِّیْ قَدْ مَتَّیْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ شَرْوَطًا، وَ کُلُّهَا تَحْتَ قَدَمَیْ هَاتِئِنِّ!

أَبُو الْفَرَجِ در #171:المقاتل می‌گوید: معاویه نماز جمعه را در ثخینه انجام داد، و پس از آن به خطبه برخاست و گفت: #171:من با شما جنگ نکرده ام برای اینکه نماز بخوانید، و نه برای اینکه روزه بگیرید، و نه برای اینکه حج بجای آورید، و نه برای اینکه زکات دهید! شما این کارها را انجام می‌دهید! من فقط با شما جنگ کرده ام تا اینکه بر شما حکومت کنم، و خداوند این را به من عطا کرد، در حالی که شما از حکومت من ناراضی هستید!

شریک در حدیث خود می‌گوید: هَذَا هُوَ التَّهْتُكُ! #171:این است پرده دری و پاره کردن ناموس خدا و احکام خدا!

حضرت ابو محمد امام حسن مجتبی علیه السلام تحقیقاً می‌دانست معاویه به هیچ یک از شروط او عمل نمی‌نماید، ولیکن فقط منظورش از این شروط آن بوده است که عذر و مکر او و شکستن عهد و پیمان های او برای مردم آشکارا گردد.

به دنبال این شروط، معاویه چنان عمل کرد که گویا با او شرط شده است که مرتضی را سب کند، و شیعیانش را با آنچه در توان و قدرت خویشتن دارد تعقیب نماید. معاویه تنها به سب کردن از سوی خود اکتفا نکرد تا آنکه به جمیع عاملانش نوشت تا آن حضرت را بر بالای منبرها، و بعد از هر نماز سب کنند.

و چون مورد عتاب و سرزنش این امر شنیع قرار گرفت که دست بردارد، در پاسخ گفت: #171:سوگند به خدا دست از سب بر نمی‌دارم تا زمانی که اطفال صغار امت با سب علی، جوان شوند و با آن سب رشد و نمو و نما کنند، و تا زمانی که با آن سب، بزرگان به صورت پیران فرتوت درآیند.

شَعْبِی که مَثَم به انحراف از امیر المؤمنین علی(ع) است، به پسرش می‌گوید: #171:ای نور دیده پسرک من! هیچ چیز را دین بنا نکرده است که دنیا بتواند آن را منهدم کند، و هیچ چیز را دنیا بنا نکرده است مگر آنکه دین آن را منهدم گردانیده است. نظر کن به علی و فرزندان او که بنی امیه پیوسته در کتمان فضائل و إخفاء امرشان می‌کوشیدند، و گویا بازو و زیر بغل آنها را گرفته و به آسمان بالا برده و به مردم معرفی می‌کنند، و پیوسته مساعی خود را در نشر فضائل اُسلاف و نیاکانشان مبدول داشته اند، و گویا جیفه و مردار آنان را نشر می‌دهند و معرفی می‌کنند!

سیر علوم و تاریخ شیعه در عصر امام کاظم(ع)

حضرت امام موسی کاظم(ع) در سال 128 و یا 129 متولد شدند و در پنجم و یا بیست و پنجم از ماه رجب سنه 183 شهید، و در مقابر قریش همان جایی که قبرشان امروزه مزار است مدفون شده اند. ایام امامتش را [امامت به آن حضرت در سال وفات پدرشان: سنه 148 منتقل شد. و بنابراین مدت زمان امامتش سی و پنج سال بوده است.] در میان دو زندان سپری نمود: زندان خانه اش که

بعید از تماس با مردم از خوف بنی عباس بود، و زندان بنی عباس که شدید الظلم و الظلمة بوده است.

این محدودیت و تنگنایی تا به جایی رسیده است که چون راوی حدیث بخواهد روایتی را به او نسبت و استناد دهد با نام صریح او نمی توانسته است اسناد دهد، بلکه گاهی به کنیه او مثل ابو ابراهیم، و ابوالحسن و گاهی با ألقاب او مثل عَبْد صالح، و یا عالم و أمثال آن اسناد می داده است. و گاهی با اشاره مثل گفتار راوی: عَنْ الرَّجُلِ #171؛ از آن مرد» به علت آنکه چون تقیه در ایام حضرت شدید بوده است، نام مبارک حضرت بسیار اندک در حدیث به میان آمده است، و به علت آنکه تضییق بر آن حضرت از معاصرینش از عباسیان همچون منصور، و مهدی، و هادی بسیار بوده است.

و هنوز هارون الرشید بر تخت سلطنت استقرار نیافته بود که او را در زندان های دارای طبقه میخکوب نمود. آن حضرت - که سلام خدا بر او باد- مدت چهارده سال را بدین منوال سپری کرد که گاهی او را به زندان می بردند، و گاهی از آن آزاد می نمودند. و این مدت، تمام زمانی می باشد که وی با امارت هارون الرشید در حیات بوده است.

و با این گونه اعمال سخت و قساوت آمیز، علویان را ترسانیدند، و شیعه را به دهشت افکندند. مدّ نظر و چشم امید جمیع شیعیان به امامشان در زندان بود، ولیکن آن حضرت ابدأ راه نجاتی برای طالبیین، و راه چاره و خلاصی برای شیعیان درست تر از این نیافت که در برابر حکم عباسیان پر قساوت و سنگین دل، خود را یله و رها سازد و در مقام دفاع بر نیاید. اما هارون الرشید بدین جنایات و جرائم وارد بر امام(ع) اکتفا ننمود تا اینکه در زمانی که او در محبس سیدی بُن شاهک زندانی بود، وی با دسیسه خوراندن سمّ آخرین ضربه خود را زد، و حضرت را به شهادت رسانیدند.

هارون، نمکی را بر جراحت پاشید و آن این بود که: به احدی از شیعیان و مؤالیان او اذن تشییع نداد، بلکه امر کرد تا حمّال ها بدن او را از محبس برداشته و بر روی جسر بغداد گذاردند، و بر قرحه و دمل نارس، آخرین نشترش را با این ندا فرو برد که: هَذَا إِمَامُ الرَّافِضَةِ. #171؛ این است بدن امام رافضیان!

این اعمال از عباسیان شعله آتش غضبشان را فرو نمی نشاند، و از شأن و منزلت امام نمی کاهد، بلکه فقط و فقط از قساوتشان در ساعت انتقام کشف می کند، و از فراموشی شان سیاست اقلیت های مذهبی را، و غفلتشان از مشحون شدن دل ها از حقد و غیظی بر آنها که در کمون خود پنهان می دارد پرده بر می دارد.

آری آتش با یک چوبه کبریت، و با یک جرعه فندک و چخماق در می گیرد. آتش خاموش نبود ولیکن گل های آتش در زیر خاکستر بود. از همه اینها که بگذریم امام(ع) در نزد آنان گناه نداشته است، جز آنکه وی صاحب حقیقی مقام امامت است.

و از آنجایی که سلیمان بن جعفر عموی هارون نگرست آنچه را که سیدی با جنازه امام انجام داد، امر کرد تا جنازه را از دست پاسبانان داروغه گرفتند، و در جانب غربی از شطّ نهادند و منادی خود را امر کرد تا مردم را برای حضور جنازه و تشییع آن فراخواند. اکثر شیعه بغداد در آن جانب سکونت داشتند و محله کَرْخ باهمه وسعتش فقط منزلگاه شیعه بود، و امر کرد تا منادی او مردم را به حضور در تشییع جنازه آن حضرت دعوت کند. پس مردم از هر جهت شتافتند، و جنازه را بر دوش هایشان تشییع کرده، تا به تربت طاهره اش در مقابر قریش به خاک سپردند.

دل های شیعیان از خشم و غضب بر این فعل شنیع هارون همچون دیگ می جوشید. و اگر این فعل سلیمان نبود، نزدیک بود انقلابی درگیرد، و از روی قهر و جبر از شرطه و نگهبانان مأخوذ دارند، مگر آنکه هارون الرشید مطمئن است که با وجود فشار و شدتش بر شیعه، آنان جهش و پرشی ندارند و اگرچه مقدار ضرب و فشار بر شیعیان فزونی گیرد.

و شاید انتباه سلیمان بدین خطر وی را وادار نمود تا آن کار را انجام دهد. سلیمان با سر و پای برهنه دنبال جنازه امام به راه افتاد. چرا که در این عمل موجب خنکی و تازگی غلّ و فرو نشانیدن شعله آتش، و فروکش کردن نائره ای بود که نگرانی از اشتعال آن می رفت. و یا آنکه رشید پس از آنکه با کشتن امام به مقصد و مقصود خود رسید، سرّاً به سلیمان اشاره کرده باشد که این گونه عمل کند.

و ممکن است این طرز رفتار سلیمان به جهت غیرتی بوده باشد که بر پسر عمویش (حضرت امام کاظم) داشته، و از آن کردار شنیع هارون رنجیده و ملالت خاطر پیدا کرده باشد.

جمعیت کثیر شیعه در آن عصر در بغداد و غیر بغداد از بلاد عراق کافی بود که بتوانند در مقابل آنگونه فشارها و سلطه ها و فرود آوردن رنج ها و شکنجه های متوالی بر ایشان بایستند و دفاع نمایند، ولیکن آیا آن ضربات پی در پی بر رؤسشان، و آن گونه ضغط و شدت و رنجی که بر ایشان وارد می گردید به کلی قواایشان را برده و فرسوده و بی محتوی گردیده اند؟ و یا آنکه تقیه آنان را وادار می نموده است که در برابر آن قساوت استسلام نموده، حاضر برای تحمل فشار و شدت شوند؟ و یا آنکه تعدادشان بدون تجهیزات و

وسائل دفاعیه بوده است؟ و یا امام به ثوره و انقلابشان رضا نمی‌داده است، چون می‌دانسته است که به ثمر نمی‌رسد و تا نهایت پیش نمی‌رود؟ و یا آنکه ایشان زعیم و سیاستمدار مرتبی نداشته اند که چرخ حرکتشان را به جنبش درآورد و آنان را در خطرات و ترسناک‌هائی برای رهائی از این مهلکه وارد کند؟

گمان من آن است که: حُلُوشان از رئیس انقلابی نهضت دهنده، تنها عامل تسلیمشان در برابر آن قدرت‌ها و خضوع در مقابل آن تعدّیات و تجاوزات بوده است. و از اینجاست که می‌یابیم در عصر عباسیان عِرَاقِیْن (کوفه و بصره) و حَرَمَیْن (مکه و مدینه) و یَمَن از حکم بنی عباس سرباز زدند در ایّام حکومت مأمون چون توده مردم زعیم‌هائی از علویّین یافتند که ایشان را در برابر وجوه بنی عباس بجهاند، و از شانه‌هایشان خیش‌های استعداد را باز کند.